بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 1 2](#_Toc78059612)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن"- قسمت 2 3](#_Toc78059613)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 3 4](#_Toc78059614)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 4 5](#_Toc78059615)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن – "قسمت 5 6](#_Toc78059616)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن -" قسمت 6 7](#_Toc78059617)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 7 9](#_Toc78059618)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" 10](#_Toc78059619)

[نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 9 11](#_Toc78059620)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 10 12](#_Toc78059621)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 11 13](#_Toc78059622)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 12 14](#_Toc78059623)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 13 15](#_Toc78059624)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 14 16](#_Toc78059625)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت 15 17](#_Toc78059626)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 16 18](#_Toc78059627)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت 17 19](#_Toc78059628)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت18 20](#_Toc78059629)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت19 21](#_Toc78059630)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت20 22](#_Toc78059631)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت21 23](#_Toc78059632)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت22 24](#_Toc78059633)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت23 25](#_Toc78059634)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت24 26](#_Toc78059635)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت25 27](#_Toc78059636)

[نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت26 28](#_Toc78059637)

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 1

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

"أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ " اطاعت کنید خدا و رسول را، " لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ " شاید مورد رحمت پروردگار قرار گیرید.

مورد رحمت خدا قرار گرفتن یعنی چه؟ اینجا یک مقایسه ای بکنید بین قرآن و پندار عامیانه ما. ما می گوییم اگر نافرمانی خدا کردیم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، اگر چنانچه از منطقه های ممنوعه پاعقب نکشیدیم؛ فقط یک امیدواری داریم، آن چیست؟

آن رحم خداست. خدا با رحمتش با ما عمل کند، خدا ما را رحم کند، این داعیه و حرف ماست؛ رحمت خدا را برای کجا می دانیم؟ برای آنجا که عمل نکردیم. رحمت پروردگار را، رقیب عمل کردن و جایگزین عمل کردن می دانیم.

آیه قرآن به عکس است؛ می گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید.

رحمت خدا آن وقتی ست که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. خدا آن وقتی به مردمی رحم می کند که او را اطاعت کنند، تکالیف خود را انجام بدهند.

اطاعت خدا به چیست؟ به اینکه تمام تکالیف و حجت های الهی را بر دوشمان حمل کنیم؛ آنچه را که بر عهده ما نهاده شده است، انجام بدهیم.

اگر این جور بود یک ملتی، آن وقت است که رحمت پروردگار و لطف بینهایت او شامل حال آنان خواهد شد.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن"- قسمت 2

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

دین نمی گوید نیروهایت را متوقف بگذار، دین می گوید سرعت بگیر هر چه بیشتر، اما به سوی چه؟ " الی مغفره من ربکم و جنه " به سوی چیزی که شایسته توست، نه به سوی یک وجب آب و گل، نه به سوی فلان مبلغ ناچیز، نه به سوی زندگی مادی دنیا که هرچه باشد، برای تو کوچک و کم است.

ای انسان بزرگ! تو اگر می خواهی همت به چیزی بگماری، برای تو زمین و آسمان اندک و ناچیز است، همت به چیزی بالاتر از اینها بگمار. ای انسان بزرگ! مغفرت برای تو مهم است؛ از همه چیز بالاتر مغفرت است.

مغفرت یعنی چه؟ فلان کس ظلم کرده، جنایت کرده، گناه کرده؛ بعد روز قیامت به خاطر قطره اشکی که او داشته است یا توجه و توسلی که او کرده است، خدا بگوید خیلی خوب، تو را بخشیدیم. مغفرت خدا این است؟ نه

غفران یعنی التیام دادن و پر کردن یک خلا. بدن شما یک جراحتی بر می دارد؛ دارویی می گذارید، آمپولی می زنید تا بالاخره این زخم پر می شود، التیام پیدا می کند.

روح شما اگر در مقام تمثیل، مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می دهید، ضربتی بر روح وارد می کند و زخمی به وجود می آورد. غفران یعنی چه؟ غفران یعنی این خلا، این کمبود روح، این نقیصه ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف بشود.

یک مثال دیگر بزنم، سوار ماشین شدید، دارید می روید. اگر این ماشین در راه توقف کرد، شما عقب افتادی، جبران این عقب ماندگی به چیست؟ به اینکه یک خرده تندتر بروید. واِلا با نشستن آنجا و گفتن که خدایا غلط کردم، این کاری از پیش نمی برد.

حالا بالاخره غلط انجام گرفت، زودتر حرکت کن، تندتر برو تا این توقف یک ساعته را جبران کرده باشی.

آن گناه هایی که انجام گرفت، آن اشتباهاتی که به وجود آمد، ما حاضریم از آن اشتباهات صرف نظر کنیم، در صورتی که جبران بشود.

ما خلا ها را پر می کنیم، زخم ها را التیام می دهیم، اما برای چه کسی؟ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ

من بخشنده ام برای آن که توبه کند. توبه کند یعنی چه؟ یعنی برگردد.

توبه یعنی برگشتن. عمل صالح کند. عمل! نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن و دل خوش داشتن خود بسنده کرد.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 3

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

این جمله معروفی که می گویند: "آقا شما اهل بهشتید، اگر ان شاالله راهتان بدهند"؛ این بسیار حرف به جایی ست. ما همه آرزومند بهشتیم، اما خود خدا می گوید ما این بهشت را برای مردم با تقوا آماده کردیم. " أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ"، با تقوا کیست؟

" الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ" ، آن کسانی که انفاق می کنند در خوشی و ناخوشی. انفاق با خرج کردن فرق دارد.

انفاق آن خرج کردنی را می گویند که با آن، یک خلئی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود. آن ملتی که امروز به یک چیزی احتیاج دارد، اگر در غیر آن چیز، به آن ملت کمک کردی، اینجا انفاق نکردی، پول حرام کردن انجام دادی.

انفاق کار مردمان باهوش است. آنهایی که خلا ها و نیاز ها را میفهمند و حاضر می شوند آن خلاها را پر کنند.

" وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ" و فروبرندگان خشم، یعنی چه؟ یعنی بر اساس احساسات کار نمی کنند، همه جا عقل.

کظم کنندگان، فروبرندگان. نه فراموش کنندگان{ ِخشم}. وقتی خشم فرو نشست، انسان می تواند با عقل، با درک، آنچه را که شایسته است انجام دهد.

"وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ" از خطاهای مردم، از گناهان مردم باید گذشت، باید صرف نظر کرد.

از دیگر نشانه های باتقواها چیست؟ "وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ"

چون کار خلافی بکنند یا بر خویشتن ظلم بکنند، خدا را به یاد می آورند. در جستجو می آیند که این گناه، این خلا التیام پیدا بکند، اما همین هم بدون کمک پروردگار ممکن نیست. و چه کسی غفران و مغفرت می بخشد گناهان را به جز خدا؟

تلاش از تو و حرکت از تو، برکت از خدا؛ تلاش و کوشش از ما و قبول از خدای ما. پس تلاش را از پرونده خودمان حق نداریم حذف بکنیم.

این چنین آدم هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگار است.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 4

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُون

آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که بر طبق آن ایمان عمل کند. واِلا ایمان به صرف اینکه قلب انسان و دل انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل، در دست و در زبان و در اعضا و جوارح دیگر منعکس نیست، به درد نمی خورد.

برای مومن راستین، پنج خصلت در اینجا مشخص شده. " إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ" چون یاد خدا می شود، به بیم آید دلهایشان. ترسیدن از خدا به چه معناست؟

آیا ترسیدن یک گنه کار در مقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف تری است؟ ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی ترسم. اما یک نوع ترس دیگر هم هست که آن ناشی از معرفت است.

انسان در مقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت های باشکوه، قهرا احساس دهشت و حیرت می کند. ترس از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارتِ خویشتن در مقابل اوست. این چنین ترسی از خدا مطلوب است، مفید است.

اینی که می بینید امیرالمومنین در نیمه های شب به خود می پیچد و اشک میریزد، اینی که می بینید امام سجاد گاهی صیحه می زند، اینی که می بینید رسول الله با همه جلالت و عظمتش، وقتی دهه سوم ماه رمضان می آید، می گوید رختخوابِ مرا جمع کنید، یعنی شب ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت خضوع است در مقابل پروردگار؛ اینها را گمان نکن کارهای تصنعی است در مقابل پروردگار.

چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابوحمزه می خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی گوید. یعنی تصنعی گریه کرده اند تا تو و من یاد بگیریم؟ اشتباه است این. واقعا اشک ریخته اند، چرا اشک ریخته اند؟ برای خاطر اینکه معرفتشان نسبت به خدا بیشتر است.

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارتِ خود در مقابل عظمت خداست، بر دل مومن مسلط می شود.

مومنان آن کسانی هستند که چون یاد خدا شود، قلب آنها به وَجَل، به ترس و بیم و رعب پر می شود، این یک.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن – "قسمت 5

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

"وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا" نشانه دیگر مومن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فرو خوانده می شود، این ایمان مانند بذری در دل او، در روح او رشد می کند، بزرگ می شود، مانند گياهی بالا می آید، آن چنانیکه امکان ریشه کن کردن آن از ميان می رود.

از این آیه استفاده می کنيم که با تلاوت قرآن، ایمانِ انسان مومن باید زیاد بشود. قرآن کتابی است که باید آن راخواند به قصد فهميدن، و فهميد به قصد افزون شدن و نيرومندتر شدن ایمان.

" وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُون " نشانه دیگر مومنين این است که بر پروردگار خود توکل می کنند. توکل یعنی چه؟

در همه حال اتکاء و اميدت به خدا باشد؛ با این تعبير، توکل به صورت یک عامل تحرک، جلوه گری می کند.

وقتی به بن بست رسيدی، وقتی به جایی رسيدی که به نظرت می آید اینجا تَهِ کوچه است، راهی در بين

نيست، بر روی مردم معمولی چند در باز می شود، درِ تسليم، تسليمِ دشمن شدن، تسليمِ حوادث شدن، تسليمِ جریان طبيعی زندگی شدن، درِ خودکشی و انتحار، خود را نابود کردن و راحت شدن.

اما برای انسان های باخدا درِ دیگری در بن بست ها باز می شود. می گویند خدایی که من می شناسم بن بست ها را هم می شکافد. بن بست چيست؟ از نظر خدا بن بست نداریم ما. همه بن بست ها با دست قدرت خدا، بُن باز است! راه دارد. بن بست از جنگ احد بالاتر؟

لشکر معدود اسلام در حين سرگرمی به جمع آوری غنيمت، ناگهان از دو طرف مورد هجوم قرار می گيرد، به خاطر غفلت چند تا سرباز. خب پيداست که یک لشکر بی سلاح و بی جهاز، در یک چنين مواقعی چه می کند؟ فرار.

آقا، بن بست از این بالاتر؟ راه های نجات به کلی بسته، اسلحه ها روی زمين افتاده، دشمن مجهز، مسلط، آنچه

اینجا به داد انسان می رسد، آن دریچه ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکای به خدا.

آدم با توکل در اینجا مثل چه کسی عمل می کند؟ اميرالمومنين علی ابن ابی طالب. چه بن بستی؟ بن بست

کدام است. بی توکل ها چه کسانی بودند؟ آنهایی که از احد تا مدینه، پشت سرشان را هم نگاه نکردند، دویدند تا خودِ دروازه های شهر. به نظر من دو بال نيرومند برای پرواز انسان در زندگی، یکی صبر است، یکی توکل

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن -" قسمت 6

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

" الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ "آنها که نماز را به پا می دارند. یک فرقی ست بين تعبير " الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ " و

" الذین یصلون" یصلون ، یعنی نماز می گزارند. پيداست که به پا می دارند نماز را، غير از نماز خواندن است. یک

چيز دیگری است، یک حقيقت برتر و والاتری است. به نظر شما این حقيقت چيست؟

چند جور می شود احتمال داد. یکی اینکه بگویيم اقامه نماز، یعنی نماز را به صورت کامل، به صورت همه جانبه، به

صورت تمام به جا آوردن. اقامه در زبان عرب، اتفاقا به همين معانی هم هست.

آدمی که نمازِ خوب می خواند، همه مشکلات برایش آسان می شود. شنيدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام

توجه شداید و مصيبت ها، دو رکعت نماز می خواندند؟ شنيدید که رسول خدا در هنگام بحران ها و شدت ها رو

می کرد به بلال و ميگفت: " اَرحنا یا بَلال" بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو.

این یک احتمال، احتمال دیگر این است که نماز را به پا می دارند، یعنی جامعه را نمازخوان می کنند. بعضی

دلشان خوش است که خودشان نماز می خوانند، به جای هفده رکعت نماز در شبانه روز، پنجاه و یک رکعت می

خوانند. اگر بگویند، بابا، مردم دارند گروه گروه از دین دارند رو برمی گردانند، غمشان نيست.

آن عملی که نشانه ایمان است، این عمل نيست. هر کسی نمازِ خوب بخواند، اما خودش بخواند، به دیگران کاری

نداشته باشد، این درست نيست. یعنی کامل نيست.

نشانه ایمان چيست؟ نماز را در جامعه به پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن. نه اینکه فلانی نمازخوان

نيست، نمازخوانش کنيم؛ یعنی جامعه نمازخوان، یعنی جامعه ای که دائما به یاد خدا و در راه خداست. جامعه ای

که می گوید " إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ " جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی کند.

" وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ " انفاق عبارت است از آنکه خلئی و نيازی باشد در جامعه، تو آن خلا و نياز را پرکنی.

مومنين آن کسانی هستند که از آنچه ما به آنان روزی کرده ایم}انفاق می کنند{، اسمِ مال در آن نيست؛ از پول

هایی که به آنها دادیم؟ نه. فرق نمی کند، از پولی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از توان جسمی که دادیم، از

آبرویی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، به جا خرج می کنند. نه هر خرج کردنی.

بعد از این اگر خواستيد وقت صرف کنيد، اگر خواستيد پول خرج کنيد، خوب فکر کنيد، ببينيد آیا با این مایه

گذاشتن، دارید انفاق می کنيد یا خرج بيهوده می کنيد.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 7

ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر ایمان در دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی شود به آن گفت مُسلِم.

این ایمان های ناشعورانه است که آدم مدام دل دل دارد، دغدغه دارد؛ مبادا، مبادا، مبادا.

از نوع مردم اگر بپرسی آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی دانند، هیچ نمی دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، این هم می گوید پیغمبر حق است. ایمان هم دارد ها؛ یعنی واقعا باورش آمده گه پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است.

این هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی ست از روی تقلید. {ایمان مقلدانه}

مثل همین ایمانِ مقلدانه است، ایمان متعصبانه. تعصب می دانید یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساس، نه از روی منطق، این را می گویند تعصب. چون فلان عمل را ما مسلمان ها انجام می دهیم، این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می دهند، این غلط است.

ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می خواهید؟ همان طور که بچه، بدون هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ گونه تلاشی، از پدر و مادر و یا اولیای مدرسه اش یک ایمانی را مُفت گرفت، به همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مُفت می گیرند. و ناگهان وقتی نگاه می کنی، یک نسل بی ایمان، ایمان ها همه غارت زده و در مقابل شعله مادیت، ایمان ها مثل برفی در چله تابستان آب شده و به زمین فرو رفته.

صد سال قبل، این همه راهزنِ فکر و ایمان و عقیده وجود نداشت، هنوز نقشه ها به این نتیجه نرسیده بود که باید ایمان مذهبی اصیل مردم را از آنها گرفت تا بتوان هر بلایی سرشان آورد.

خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی فهم انتخاب می کنند. سیل می آید درخت های تناور را می برد، اما آن گیاهی که اگر چه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابرِ خود، ریشه اش زیرِ زمین است، او همچنان سالم می ماند، او می ماند. آنچه که از بنیان است، زائل شدنی نیست با این حرف ها.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت 8

ایمان دینی اگر اگر کورکورانه و ناآگاه باشد، فایده ندارد. به هیچ کس نمی گویند حالا شما عجالتاً قبول بکن، بعد خواهی رفت، تحقیق خواهی کرد، ابداً. در عالم دین این حرف ها نیست. اگر هم به فرض قبول بکنی، تا وقتی که دلت قبول نکرده است و از روی آگاهی نبوده، واقعا قبول نکردی. اگر هم تو دین را قبول کردی، دین تو را قبول نکرده، تا وقتی از روی بصیرت و آگاهی نباشد.

درست مقابلِ آنی که امروز در دنیای دین معمول است. در دنیای دین، بصیرت و آگاهی جرم است، جرم! به ظاهر می گویند و می گوییم که اصول دین استدلالی است، در اصول دین بایستی تقلید کسی از کسی نکند، اما جرئت داری تقلید نکن! جرئت داری در یک گوشه از اصول دین، یک ذره از تقلید بیا این طرف تر، ببین چگونه فوراً ضربه فنی خواهی شد.

آن عربِ بیابانیِ بی اطلاع از همه جا هم، وقتی می آید پیش پیغمبر مسلمان می شود، از آن ساعت اول می داند چه می خواهد، دنبال مجهول مطلق نیست؛ برای همین است که آن جور تحمل می کند و صبر می کند.

یک عده ای دارند می دوند با شور و شوق زیادی، جناب عالی هم بیکار داری در خیابان راه می روی، می بینی دارند می دوند، می دوی. خب یک چند قدمی که رفتی، با خودت حتما خواهی گفت که من چرا می دوم؟ کجا می روم آخر؟ آخرش چه؟ خب این فکر در تو سستی به وجود می آورد؛ اما آنها می دانند کجا می روند. فرض کنید مسافری هستند که ماشینشان دارد حرکت می کند، دارند می دوند که به ماشین برسند.

آنها تا آنجا نرسیدند، خسته نمی شوند، خسته هم بشوند، خودشان را به زحمت می کشانند تا آنجا، بسته به اینکه چقدر آن هدف برایشان قیمت داشته باشد. اما شما که نمی دانی هدفشان چه بود، همین طوری الکی دنبال اینها {راه}افتادی، یک مدتی هم دویدی البته، اما فوراً با خودت فکر می کنی، آقا چرا؟ برای چه؟ برایِ خاطرِ دلِ چه کسی؟ اگر هم فکر نکنی، به فکرت می دهند، به ذهنت می دهند این فکر را. آدم آنجا سرد می شود، مگر اینکه آگاه باشد، مگر آنکه از روی بصیرت رفته باشد.

یاسر وسمیه -پدر و مادر عمار- آن زن و مرد، آن دو مسلمان نمونه، پشت پا می زدند به همه زیبایی های زندگی و جان می دادند. چقدر پر شکوه است این زندگی ها! چقدر از روی درک و از روی شعور و از روی بصیرت، این ایمان در دل آنها نفوذ کرده بود! اول زن ایمان می آورد، بعد شوهرش را مومن می کند؛ غوغایی ست، ماجرایی -ست. خب اگر از روی بصیرت نباشد، {شکنجه ها را} تحمل نمی کنند.

## نکته های ناب کتاب "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 9

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَاب " "الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ"

این آیاتی که در آخر سوره آل عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می کند. " لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَاب" همانا نشانه هایی است، برای گیج ها؟ برای بی هوش ها؟ ابداً! برای خردمندان. همه خردمندند، به شرط آنکه این نیروی خرد را که در آنها هست، یک خُرده به کار بیندازند. ببینید اینجا یکی از نکات لطیف قرآن است. اگر مردم معمولی بخواهند {خردمند را} معرفی کنند، می گویند خردمند آن کسی است که در هیچ کار کلاه سرش نمی رود، در کاسبی ها، در سیاست بازی ها، همه جا دستِ او روی دست حریف هاست. قرآن چون هیچ یک از این بازیگری ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان اتصال و ارتباط با خدا می داند، خردمند را به این صورت معرفی میکند، خردمند از نظر قرآن آن کسی است که این عالی ترین ارزش ها را بیش از همه کس داشته باشد:

" الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ" آن کسانی اند خردمندان که یاد می کنند خدا را، در حال ایستاده، در حال نشسته، در حال به یک پهلو افتاده. به یاد بودن خدا به معنای یک حالتِ عرفانیِ خلسه آمیزِ درویش مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که ما همیشه به یاد خداییم، نه؛ به یادِ خدا بودن فعال، به یاد خدا بودنی که عملی محسوب می شود. چه طور مگر؟

" وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" و می اندیشند در تفکر آسمان ها و زمین، در حال تفکرند. ببینید اولی الالباب، آن کسانی اند که در حال تفکر باشند، بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می دهند، به زبانِ دل و به زبانِ ظاهر چنین می گویند: " رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا" پروردگارما! این را به بیهوده نیافریده ای. یعنی مهم- ترین و اساسی ترین نقطه یک ایدئولوژی.

هر ایدئولوژیِ زندگی ساز، نقطه اساسی اش این است که من اینجا برای کاری هستم، می گوید مرا برای کاری آوردند. لذا می گوید پروردگارِ ما، تو این آسمان و زمین را، این همه غوغا را، به بیهوده و پوچی نیافریده ای، "سُبْحَانَكَ " تو از این منزه و پیراسته ای که کار بیهوده بکنی؛ پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بپیمایم، پس من در مقابل این نظم عجیب و شگفت آور، یک نقطه ای هستم و برای یک کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آنجا را به صورت درست و صحیح، آن عمل را به صورت آن چنانی که تو خواسته ای انجام ندهم، این نظم را خراب کرده ام. " سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 10

اگر تعهدی احساس نکردی، در مومن بودن خودت شک کن. جامعه ای که به تعهدات ایمانی خود عمل نمی کند، نام خود را جامعه مومن نگذارد. اگر فقط تصدیق و پذیرش در ایمان کافی بود، من می گویم اول مومنِ به پیغمبر ابولهب بود یا ولید بن مغیره بود. آن هوشمندانِ عرب خیلی خوب می فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی گوید، خوب می فهمیدند که راست می گوید، اما جنابعالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مومن نمی دانی.

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی کافی بود، عمرو عاص باید اول شیعه عالم باشد. عمروعاصی که ماجرای غدیرخم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده اند شنیده، من و شما بعد از سیزده قرن و خرده ای این ماجرا را در کتاب ها فقط می خوانیم. من می گویم اگر او مومن نیست؛ به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش، با تعهد های متناسب همراه نبوده، آیا ما مومنیم؟

" وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مومن باشید از همه برترید. آن کسانی که این صلای عجیب را از قرآن شنیدند، بعد به واقعیت ها نگاه می کنند، می بینند مومنینِ به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه گروکشِ همه هستند و تعجب می کنند که این وعده قرآن پس کو؟ آن ایمانی {مطلوب} است که با تعهد های عملی همراه باشد، اگر همراه نبود، منتظر نتیجه هایش هم نباش، منتظر نصرت در دنیا نباش.

"الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ"، منتظر امنیت در دنیا {هم} نباش.

پندار های بیهوده ناشی از راحت طلبی، ضدِ این را به ما تلقین می کند. یک صفتی در انسان است که همیشه دنبال کارهای راحت تر می رود، راه کم خرج تر، راه بی تلاش تر. از طرفی ایمانِ مذهبی می گوید بهشتت از دست رفت. برای اینکه هم سهل گرایی به جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول هایی که نتیجه می دهد رفتنِ آدمِ بیکارهِ تنبل را به بهشت. فقط وقتی که به بهشت نرفتیم، می فهمیم که فرمول ها غلط بود.

قرآن متن قطعی خلل ناپذیر ماست و صد ها روایتِ درست، روایت متقن. شفاعت ما نمی رسد یا نمی رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله کوشش و جِد و جهد. ما با این حالتِ منفیِ پستِ بی خاصیت، می نشینیم به امید شفاعت. در حالی که خودِ امام، طبق این روایت می فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می رسد که جد و جهد و کوشش داشته باشند.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 11

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

معاویه بن ابی سفیان خیلی جالب است. از معاویه دیگر بی دین تر کسی را سراغ داری؟ یک روز دیدند معاویه وصیت می کند به نزدیکانش که بله، من که مُردم، یکی دو تا بسته کوچک هست، اینها را از آنجا بیاورید، بگذارید توی کفن من. گفتند چیه اینها؟ گفت یک دانه اش قسمتی از لباس پیغمبر است. یک روز هم پیغمبر خدا اصلاح می کرد سر و صورتش را، یا ناخن می گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخنِ پیغمبر را جمع کردم. اینها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد. آی زِکی! معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر حرکت می کند!

" وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ " مجاهدت کنید در راه خدا، آن چنان که شایسته مجاهدت است. برای یک درآمد آفتاب تا آفتاب چه قدر تلاش می کنید، به همین نسبت ببین برای خدا چقدر باید تلاش کنی.

" ُوَ اجْتَبَاكُمْ " اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! بین ده نفر شما نگاه می کنید، می بینید که این یکی قیافه اش مصمم تر، بدنش آماده تر و پنجه اش قوی تر {است}؛ می گویید آقا، این بارِ سنگین را باید تو برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم. خدا امت اسلام را انتخاب کرد، به معنای انتخاب آماده ترین فرد است برای بزرگ ترین کار.

اگر توانست این کار را بکند؛ یعنی {اگر} اراده کرد - توان که در او بود مسلماً -، تصمیم گرفت و این بار را برداشت، آن وقت از سطح اَقران بالاتر می رود، می شود یک فرد زبده برجسته. اگر برنداشت چه؟ از دیگران توسری خورتر و بدبخت تر می شود. به او می گویند بیچاره! دیگران نمی توانستند، به آنها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. اگر {این بار را} برداشتند، البته بهترین و گزیده ترین و شایسته ترینِ مسلمانانند، اما اگر نه چه طور؟ همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند، " وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ " ، این برای دنیایشان، " مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ " آن هم برای آخرتشان.

" وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ " در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدر برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 12

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا

هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثلا ماندند؟ هجرت کردن به معنای یکباره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می شود.

از مکه که بلند میشدی شما بیرون می آمدی، مغازه پر متاع و پرکلای مشتری جمع کنِ آبرو آفرینت، دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون خواره متجاوز مکه، ضبط میشد و اموالتان به تاراج می رفت.

اگر از مکه تنها آمده بودی و خانُمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر باد حساب می کردی، تمام شد، باید دل می کندی؛ اگر از مکه می آمدید مدینه، پدرتان یا پسرتان در آنجا مانده بود، عزیزترینِ عزیزانتان به صورت دشمن خونین شما در آمده بود.

هجرت یعنی این، آن کسانی که هجرت می کردند، همه این محرومیت ها و ناکامی ها را به جان می پذیرفتند.

از سوی دیگر، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیمِ جامعه اسلامی، یک خشت بردن. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مومن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه دار، اسلام فهم، مُحِب و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می گذشت، می آمد به مدینه. این آدم در حقیقت یک گامِ بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه ای، به سهم خودش، به قدر خودش، لذا قیمت داشت، تعیین کننده بود.

اینجا را دقت کنید: "وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا" آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما از خانه ملکی مشجرِ راحت، دل نکندند و هجرت ننمودند، ایمان آوردند اما به این تعهد ایمانی عمل نکردند، اینها چطورند؟

اینها را می فرماید که "مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا" اینها به شما پیوسته نیستند، جزءِ شما نیستند، میان شما و آنها ولایت و به هم پیوستگی نیست، تا کِی؟ " " تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی دهد برادر، در جامعه اسلامی هم منشا اثر قرار نمی گیرد، در آخرت که جای خود دارد.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 13

آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی خواهند، اینها مومن نیستند.

قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می فرماید: "أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ" به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجاهای بی دردسرِ راحتش مومنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی ایمانید؟

اینها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی دردسر و کم مایه هست رو می آورند؛ به امر به معروف و نهی از منکر که پردردسر و به ظاهر پرضرر است اقبالی ندارند، اعتنایی نمی کنند.

معاویه بن ابی سفیان، آنجا که صرفه ایجاب می کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می زند، دم از فضایل امیرالمومنین هم می زند، اشک تمساح هم می ریزد. معاویه نشسته بود، ابن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثلا ای فلان بی فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت در امانم؟ گفت بله، در امانی.

بعد بنا کرد گفتن، او هم بناکرد های های گریه کردن. آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می زند.

اینجا جاهایی ست که دین به سود اوست، اما آنجا که حساب عدل می آید، {حسابِ} بالاآوردنِ سطح فکر و اندیشه مردم که هدف رسالت ها و نبوت ها و بعثت هاست؛ وقتی پای اینها به میان می آید، معاویه از دین اطلاعی ندارد.

مگر مکرر در بحث ها نگفتم که معاویه نماز می خواند، به جماعت می خواند، اول وقت هم می خواند، ایشان امام جماعت {هم} می شدند. خب اینجا، دینِ بسیار خوبی ست، دینی ست لذت بخش، دینی ست بی ضرر، دینی ست محبت جلب کن، مردم را متوجه کن، اینها که خوب است.

می خواهم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدارِ دیگرش را نپذیریم و خودمان را مومن بدانیم، بگذارید اول معاویه را مومن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جوری بود.

در همه قضایا، در همه مسائل، در همه گوشه کنارهای زندگی، آدم مومن، متعهد است، نه آنجایی که صرفه اش ایجاب کند.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 14

" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ " این هم وعده خداست، باز برای مومن و مومن متعهد. دقت کنید، وعده الهی در این آیه به صراحت می گوید: ما به مومنین وعده کردیم که حکومتِ روی زمین برای شماست، ایده و فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد.

بعضی خیلی وسواسی می شوند، می گویند مخصوص زمان ولی عصر (عج) است. شکی نداریم ما در اینکه زمان ظهور امام زمان (ع) مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ چرا محدود می کنید؟ مگر خدا با مومنین صدر اسلام این وعده را عمل نکرد؟ همین آیه بود که عمل شد. آمدند در مدینه، آن حکومت را به وجود آوردند.

بلال هایی که از ترس کفار قریش جرئت نمی کردند لا اله الا الله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی ماذنه ها با صدای بلند تکبیر گفتند و لا اله الا الله سرودند. آنهایی که مجبور بودند در مقابل سیصد بت غیر انسانی و چندین بت انسانی و بتی از نفس خود و از شهوت های خود و تمایلات نفسانی خود، هر روز و هر شب سجده کنند، اینها آمدند در آن سرزمین امن و امانِ جامعه برین اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون اینکه دغدغه ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرار ندادند، از بی جان و با جان، از خود و از دیگران.

" كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ " همچنانی که مومنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می کنیم مومنین هرجا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده اند.

" وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ " مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مرامشان را، آن دینی که " الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ " آن دینی که شایسته آنها بوده؛ یعنی همین دین اسلام. " وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًاً " تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیمِ آنان، امنیت و امان را. تا چه بشود؟ در سایه این امنیت چه کار کنند؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لَم بدهند و لَشی کنند و بی عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایه آن، یک گام و ده گام به سوی سر منزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند.

" َعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا" بتوانند بنده خدا باشند، بندگی بندگان از سر آنها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و مکامل بشوند.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت 15

تمام آیاتی که در زمینه ایمان و مومن در قرآن هست، ما جمع آوری کردیم. گشتیم در این ششصد، هفتصد آیه، ببینیم خدا برای مومنین چه نوید هایی، چه مژده هایی ، چه عاقبت های شایسته و مطلوب و دلبخواهی را در نظر گرفته است. دیدیم خیلی زیاد است. حدود سی، چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، بر ایمان مترتب کرده {است}. مومن از این سی چهل امتیاز بزرگ برخوردار می شود که همه اش بزرگ است، همه اش مهم است.

ایمان، باورِ توام با عمل، مساوی ست با تمام شرایط خوشبختی و سعادت. مسئله، مسئله تعصبِ از برای مذهب و دین داری نیست، آنچه که ما اینجا نوشتیم به عنوان شرایط سعادتمند شدن، برای یک مادی گرا هم همین ها شرایط سعادت مند شدن است.

حالا دانه دانه می خوانیم، ببینیم که آیا یک مادی، اگر چنانچه اینها را داشته باشد، احساس خوشبختی می کند یا نه؟ و بعد که معلوم شد که اینها شرایط سعدت مند شدن است، آن وقت بر میگردیم به قرآن، می بینیم تمام اینها را به مومن وعده داده {است}.

به چه چیزهایی محتاج است انسان؟ یک، محتاج است به اینکه هدف و شرمنزل سعادت را بشناسد. آیا شناخت هدف، شناخت پایان، شناخت سرمنزل و شناخت راهی که به سرمنزل منتهی می شود، عنصر اولی و اصلی سعادت انسان نیست؟ در اینجا فرقی بین الهی و مادی نیست، مادی هم این را می پذیرد.

دو، اینکه پرده های جهل و غرور و پندار و هر آن چیزی که گوهر بینش و خردِ او را در حجابی ظلمانی می پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می گیرد، زائل گردد. خیلی چیزها نمی گذارد که انسان بفهمد. غرور انسان نمی گذارد که انسان بفهمد، جهالت ها نمی گذارند که انسان ببیند و بفهمد {و... }. یکی از ارکان خوشبختی انسان، این است که انسان از این ظلمت ها نجات پیدا کند و به نور حقیقت راه پیدا کند.

پس اول هدایت لازم است به آن معنایی که توضیح داده شد، دوم نور لازم است. اینها دو چیزند.

سه اینکه، در راه طولانی اش به سوی سعادت، از دغدغه ها و وسوسه های درونی برهد.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" - قسمت 16

ایمان، باورِ توام با عمل، مساوی ست با تمام شرایط خوشبختی و سعادت { ِ انسان}. خدای متعال در قرآن، حدود سی چهل مطلب هست که بر ایمان مترتب کرده {است}.

اینکه در راه طولانی اش به سوی سعادت، از دغدغه ها و وسوسه های درونی برهد. دقت کنید که دغدغه ها و وسوسه های درونی، توان فرسا تر از عامل های بازدارنده برونی است. یک وقت جلوی شما را می گیرند، می گویند آقا، ما نمی گذاریم از اینجا عبور کنید. تاریخ صریحا به ما گفته که وقتی جلوی راه کسی، راهرویی را بگیرند، در پیمودن این راه حریص تر می شود، شوقش بیشتر می گردد.

یک وقت هست که انسان را از درون می پوسانند. در او تردید ایجاد می کنند، راه باز است، اما توانِ رفتن، اراده رفتن، تصمیمِ حرکت، امکان تلاش را از انسان می گیرند، این بدتر است، چرا می روی؟ چه فایده ای دارد؟ شاید نرسیدی. خیلی خونسرد و دلسوزانه و پیرمردانه و استادانه. این مانع، این وسوسه، این دغدغه، به مراتب توان فرساتر است از آن چوبی که وسط راه بگذارند، بگویند نمی گذاریم بروی.

در قرآن می گوید که فشار و فقر، آن قدر زیاد وجود داشت که حتی خواص متزلزل می شدند که " مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ" ببینید، حتی خواص را می لغزاند این تردیدها تزلزل ها و دغدغه های درونی.

در دعای کمیل می خوانیم " و اشدد علی العزیمة جوانحی" دل مرا بر تصمیم قادر کن. بتوانم تصمیم بگیرم، بتوانم بر ضعف ها، تردیدها، شک ها، وسوسه ها، دغدغه ها غالب و فائق آیم. این انسان را زیاد در راه می نشاند، و از پیمودنِ راه باز می دارد.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت 17

به نظر من، شاید در حدود سی چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، بر ایمان مترتب کرده. مومن از این سی چهل امتیازِ بزرگ برخوردار می شود.

اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند، امیدوار باشد که این تلاش به جایی می رسد. مطمئن باشد که تلاشش ثمربخش است. در یک بیابانی، اگر شما بدانید که منزل از این طرف است، می دانید کجا دارید می روید؛ اگرچه دیر شده، اگر چه تنها ماندید، از قافله عقب ماندید، استوار، محکم، با تلاش، با شور، حرکت می کنید، قدم می زنید، جلو می روید. اما اگر راه را گم کردید، نمی دانید از این طرف باید رفت یا از آن طرف باید رفت؛ به هر طرف که راه می افتید، قدم بر می دارید، می بینید سستید، چرا؟ چون نمی دانید که این تلاش ثمر بخش خواهد بود. احتمال می دهید که همین یک قدم، یک قدم شما را از منزل دور می کند.

و اینکه لغزش ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد، این هم خیلی مهم است. انسان همیشه در دغدغه است که نکند باز یک خطای دیگر بکنم و این خطای دیگر، بیشتر مرا دور بیندازد از هدف.

همیشه مایوس است از گذشته و بدبین است نسبت به آینده. اما اگر بداند که خطاهای او به شرط آنکه خودش در صدد جبران باشد، قابل جبران است؛ شوق او، امید او، نشاط او و شور او چند برابر خواهد شد.

و اینکه در مواجهه با دشمن ها و دشمنی ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد. چقدر جالب است که انسان نیرویی ماورای نیروی ماده و مادیات، پشتیبان خود داشته باشد که وقتی با دشمن ها و دشمنی هایشان، توطئه هایشان، دسیسه هایشان، جلادی هایشان روبرو می شود، معتقد باشد و بداند که آن نیروی ماورای ماده کمک کار و حامی اوست. ببینید چقدر در راه سعادت تندروتر و جالب تر حرکت می کند.

و اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی کننده تلاش اویند، پیروز گردد. آدم همه این تلاش ها را بکند، بعد هم شکست بخورد؟ ! اینکه به سعادت نمی رسد. پس یکی از مهم ترینِ عناصر سعادتمندی یک انسان، این است که آخرش پیروز بشود، غیر از این است مگر؟

و بالاخره بعد از تمام اینها، بعد هم که مُرد، {تازه} اولِ استراحتش باشد، اولِ پاداش گیری و اجر بردنش باشد.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت18

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ ۖ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

آن کسانی که ایمان بیاورند ، آن باور را پیدا بکنند، بعد هم بر طبق تعهداتش عمل بکنند، " يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ" پروردگارشان، به سبب ایمانشان آنها را هدایت خواهد کرد. خودِ ایمان موجب می شود که آنها راه پیدا کنند.

بعضی می گویند آقا، ما چگونه می توانیم به آن سر منزل مقصود برسیم؟ وقتی می کاوی این حرف را، می بینی ایمانِ به قدمِ اول در دلش نیست؛ اگر ایمان باشد، عمل همراهش نیست. اگر عمل بکند، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد، قدم دوم را هم پیدا خواهد کرد.

در قدم اول هیچ یک از رهبران و بزرگان و راهروان و دنباله روان، نمی دانستند قدم دهم چیست.

بنده گاهی مثال می زنم، می گویم در یک بیابانی که فرض کنید ده ها کیلومتر یا بیشتر، طول و عرض این بیابان است، در یک شب تاریک و مظلم، نه ماهی، نه ستاره ای، جنابعالی دارید تنها راه می روید، یک شمع کوچک هم در دستت است، شما می گویی آقا این شمع من تا شعاعِ یک متر را بیشتر روشن نمی کند، من ده کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی اطلاع، بی تجربه، ممکن است داشته باشد، جوابش چیست؟

آقای محترم، یک مترِ اطرافت روشن هست یا نه؟ یک قدم بگذار جلو، یک متر دیگر روشن خواهد شد، اگر نشد نرو. خواهی دید که تا آخر بیابان، تدریجا روشن خواهد شد و تو راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید. غیر از این هست؟ "يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ " خدا با ایمانشان آنان را هدایت خواهد کرد.

تو پای به راه درنه و هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت (عطار)

"وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" در همه رشته ها این جور است، در رشته فهم دین، در رشته درک دین، در مسائل اجتماعی، در همه رشته ها، هرکسی وارد هدف های الهی شد، قدم گذاشت، هر قدمی که پیش رفت، قدم بعد برایش روشن می شود.

آن کسانی که در راه ما و به خاطر هدف های الهی مجاهدت کنند، به راه های خود که راه های سعادت و تکامل انسان است، رهبری شان می کنیم.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت19

الَّذِینَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

قرآن را که نگاه می کنید، مطالعه می کنید، به جای این که سعی تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی تان این باشد که قرآن را بفهمید، می خواهد تمام بشود، می خواهد نشود، یک آیه بخوانید، با تدبر، با دقت.

" الَّذِینَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ " مطمئن بودنِ نفس یعنی چه؟ دل دارای آرامش باشد، به چه معناست؟ می خواهم اطمینانِ نفس درست برایتان مشخص بشود که یعنی چه.

دو نفر سرباز وارد میدان جنگ می شوند، دارای دو نوع روحیه. یکی به ساز و برگِ جنگی اش، به کارآمدی خودش و دوستان و هم صفانش معتقد است. به علاوه می داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند. آن انسانی که به تجهیزاتِ جنگی خودش، به کارایی دوستانش، به کاربرد اسلحه اش، هیچ گونه اعتمادی ندارد، خود را کوچک می بیند، دشمن را بزرگ می بیند، این یک جورِ دیگر وارد میدان جنگ می شود.

دل آرام بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ، کفشهایش را می گذارد زیر سرش و دراز می کشد و می خوابد و خُروپُفش به آسمان می رود، نه. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می گوید یک خُرده ای مثلاٌ تماشای منظره ها را بکنیم، نخیر. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی هراسد.

این دل و روح ، آرام است؛ مثل یک کشتی ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می گویند اطمینان.

و غیر مطمئن مثل آن قایق کوچکی ست، مثل آن تخته پاره ای ست که روی یک اقیانوس متلاطمی، دارد حرکت می کند. دائما مضطرب، دائما از این راه، از آن راه، پس میرود، پیش می رود. این دو جور روحیه است.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت20

انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می کند، دراد به سوی مقصود و مقصدی حرکت می کند، ده ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف باز بدارند. ترس، یکی از این انگیزه هاست؛ رعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترسِ از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترسِ از دزد میان راه و بالاخره ترس از نرسیدن.

طمع یکی دیگرش است، طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نروم، در رختخوابِ گرم و نرمِ خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی ست که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایده آل است، مطلوب است.

خب، حالا یک راهرویی را در نظر بگیرید که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می کند و می رود، اما آیا این انگیزه ها تمام شدند. آیا آن مزاحم هایی که نمی گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند.

هِی عشق به فرزند او را به سوی خود جذب می کند، هِی یاد زندگی راحت او را به سوی خود می کشاند، این آدم می شود متزلزل، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، یک جاذبه و کششی دل او را می کشاند که این جاذبه های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه پول، جاذبه مقام، در مقابل آن جاذبه بزرگتر هیچند. ده ها آهنربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می کنند، اما یک آهنربای قوی تر وقتی پیدا شد، آن چنان این براده را می کشد به طرفِ خود که آهنربا های دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم کیست؟ آدمِ مطمئن، "يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \*\*\* ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً "**.**

آن کسی می تواند راه خدا را تا آخر بپیماید که مطمئن باشد، حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت21

مومن کار خودش را ثمر بخش می داند و قرآن به او این را آموخته است.

"فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ " آیه درباره قبله است. وقتی مسلمانها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می خواندند. وقتی آمدند به مدینه، اولِ ورود به مدینه، رو به بیت المقدس نماز می خواندن؛ به دستور پروردگار البته، همان کاری که یهودی ها هم می کردند. آیه نازل شد: برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجدالحرام، و باز مسلمان ها بنا کردند به آن طرف نماز خواندن. آیات متعددی بُعد های مختلف این ماجرا را شرح می دهد.

یکی از این آیات این است که به مومنین می گوید، به پیغمبر می گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه، قبله شما را به طرف بیت المقدس قرار دادیم، این بود؛ خواستیم یک آزمایشی از شما به عمل بیاید. ما خواستیم یکهو یک سنت آبا و اجدادی را موقتاٌ از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطرِ خدا سنت ها را زیر پا بگذارید. شما که مومن هستید، آیا برای خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقمند شدید، احترام برایش قائلید، یکهو زیر پا بگذارید یا نه؟

"وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ " و قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله ای را که سابقاٌ بر آن بودی " إِلاَّ لِنَعْلَمَ " مگر برای اینکه معلوم شود " مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ " آنان که پیرویِ پیغمبر می کنند، از آنان که به سوی گذشتگانشان گرایش و تمایل دارند و برمیگردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند.

" وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّهُ " و هر چند که بسی بزرگ و مهم مینمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آنهایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بود، معمولی بود، می توانستند هضمش کنند.

بعد، جمله بعدی " وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ " این جمله مورد استدلال و استناد ماست. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی کرد و چنین نبود که ایمان شما و عمل شما و کارشما ضایع و باطل و بی اثر بماند. برای یک مدتی درجا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گامِ شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام به سوی مقصود نردیک کرده. پس ایمان شما ضایع نیست.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت22

به طور خلاصه، سخن ما این است که آیات توحیدی را در قرآن جدا کنیم، اینجا برای شما ترجمه کنیم و شما خودتان استنباط کنید که توحید از نظر قرآن، اولاٌ یعنی چه؟ ثانیاٌ به معنای چه تعهدی و چه عملی در زندگی ست. آیا توحید فقط یک فهمیدن بی مسئولیت و بی تعهد است؟ آیا دانستنِ یک حقیقتی است، بدون اینکه این دانستن بر دوش ما یک تکلیفی را بار کند؟ یا نه، توحید آگاهی و دانستنی ست که به دنبالِ این دانستن، تکلیف ها، وظیفه ها، مسئولیت ها به انسان متوجه می شوند.

توحید، هم جزء جهان بینی اسلام است، هم جزء ایدئولوژیِ سازندهِ زندگی ساز اسلام. علاوه بر اینها، توحید در هر یک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می نمایاند و نشان می دهد. یک دانه حکم را در اسلام ما نمی توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد، چون توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. مثل خون پاک و صاف و تازه ای در سراسر این کالبد و پیکری که نامش اسلام و دین است، هست.

جهان بینی اسلام، یعنی چه؟ هر مکتبی یک بینش خاصی، یک دیدگاه خاصی، یک برداشت خاصی از جهان دارد؛ این برداشت خاص از جهان، اسمش جهانبینی است. اسلام معتقد است که همه این مجموعه ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، همه جای این عالم، بنده، بَرده، آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است. به این قدرت بالاتر نامی می دهیم، اسمش خداست. اسمش الله است.

توحید در جهانبینی اسلام این است؛ یعنی وقتی که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی بیند، بلکه یک موجودی می بیند وابسته به یک قدرت بالاتر. چه اثری دارد؟ چه فایده ای دارد؟ عجیب تاثیری دارد. در بحث های بعدی که درباره توحید می کنیم، آن وقت معلوم می شود که این بینش، این جهان بینی مخصوص، این تلقی از جهان و جهانیان، چه تاثیری دارد در سازندگی زندگی.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت23

هر نکته ای در توحید گفته می شود، آن چیزهایی است که در زندگی عملی موحدان باید منعکس بشود.

چیست الله؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که " اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ" هیچ معبوی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می کند، اختیار خودش را دست او می دهد، سر رشته زندگی اش را به او می سپرد. آن کسانی که هوای نفس را سررشته دار زندگی خود می کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که به سنت ها و عقیده های پوچ، به طور بی قید و شرط تسلیم می شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. هر چه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی قید و شرط دستش باز باشد و حکومت بکند، او اِله است.

خصوصویت این الله، این اِله یکتا و یگانه چیست؟ خصوصیاتش را می شمرد: " الْحَیُّ " زنده است، همه مُرده اند، دیگران موجودات مُرده و مُردارند، او زنده است. باجان ها هم مُرده اند. موجود زنده ای که زندگی اش با حرکت یک مو، گاهی تهدید به فنا و نابودی می شود، این چه جور زندگی است؟

" الْقَیُّومُ " آن پایدار و پاینده. آن کسی که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است.

" لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاَ نَوْمٌ" چُرت و خواب او را نمی ربایند؛ خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین. یعنی لحظه ای غفلت، لحظه ای بی توجهی، در وجود او و در حیات او راه ندارد. موجودات دیگر خداوندگاران دروغین غفلت می کنند از خودشان، از مردم تحت اختیارشان، از مردم تحت اختیارشان، سراپا غفلتند.

هر نکته ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هر چه درباره خدا اثبات می شود، آن چیزهایی ست که درباره مدعیان الوهیت نفی می شود.

" لَّهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ " هر آنچه در آسمان هاست و هرآنچه در زمین است؛ مِلک اوست، بنده اوست. " مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ" کیست که در مقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. اگر کسی شفاعت از دیگران می کند، باز به اذن خدا می کند. پیغمبران که شفاعت می کنند، جز به اذن خدا نمی کنندبنابراین آنها هم یک دکان هایی در مقابل خدا نیستند. چنین نیست که آنها هم یک دم و دستگاه جداگانه ای در مقابل دم و دستگاه خدا باشند، نه؛ بندگان خدا هستند، مُنتها بندگان مورد لطف و محبت خدا. تازه آنها هم دلیلِ اینکه می توانند شفاعت کنند این است که بیشتر بندگیِ خدا کرده اند.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت24

آنچه در توحید گفته می شود، آن چیزهایی ست که در زندگی عملی موحدان باید منعکس بشود.

"یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ " پیش روی آنها هر چه هست و پشت سر آنها، می داند؛ یعنی محیط به تمام زندگی انسان ها و موجودات است. " وَ لاَ یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء " احاطه ندارند، گسترده نیست دانششان به چیزی از دانش پروردگار، مگر آنچه خود او بخواهد.

ببینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم می کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف؛ صف موجودات دیگر. در این صفِ دیگر، همه ذراتِ عالم بندگان خدایند در حد واحد؛ یعنی وجود مقدس نبی اکرم (ص)، از لحاظ بنده بودن، تحت اختیار خدا بودن، عبد خدا بودن، مثل ذرات دیگر وجود است. این طور نیست که یک نبی ای، چون عزیزِ خداست، یک مایه ای از قدرت در مقابل خدا داشته باشد، نه.

در تشهر نماز می خوانیم "اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسوُلُهُ" بنده بودن خدا را جلوتر می آورید.

"وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ " گستره است تخت قدرت او، آسمان ها و زمین را. " وَ لاَ یَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا" نگاهداری آسمان ها و زمین بر او گران و دشوار نیست. " وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ" اوست برتر و بلندقدر، اوست بزرگ و پر شکوه.

از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به دست می آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکزِ قدرت، یک کانونِ دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده ها، رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت، با حال عبودیت، با حال بندگی؛ همه و همه.

البته فهمیدن این موضوع، دارای آثاری ست در شناخت ایدئولوژی اسلام، در شناخت طرح های عملی اسلام برای جامعه. به طور نمونه، وقتی دانستیم که همه انسان ها فی الجمله در مقابل این قدرت و این مرکز نیرو علی السوائند، دیگر معنی ندارد که امپراتور روم، والِریَن مثلاٌ، در حال غرور و تکبر مجسمه اش را آنجا بسازند که یک برده ای، یک غلامی روی پایش افتاده است. می گوییم چرا؟ به چه مناسبت؟ مگر این امپراتور، غیر از صف بندگان خدا، صف دیگری پیدا کرده؟ مگر هردوی اینها وابسته به یک صف نیستند، پس این وضع چرا؟

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت25

در تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می کنم خدا نیست به این دلیل. بر نفی خدا اصلاٌ استدلالی وجود ندارد، نه در حالا و نه در گذشته. یک نفر را شما پیدا نمی کنید که بگوید من می گویم خدا نیست به این دلیل، یک نفر! کسی که در این زمینه سخنی دارد، می گوید من برایم ثابت نشده که هست، نفهمیدم، قبول نکردم استدلالِ بودنش را. و قرآن هم به همین حقیقت اشاره می کند: " إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ" اینها فقط دنبال پندار و گمانند، واِلا نمی توانند خدا را با دلیل نفی بکنند.

علت گرایشش به چیزی که به آن مکتب مادی می گوید، این است که خیال می کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می تواند دنیا را اداره کند. می گوید بهتر می تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می تواند تبعیض و نابرابری را نابود کند. برای خاطر اینکه از دین، از مفهوم شایع و رایج دین، چیزی نمی داند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده. اگر از او بپرسند دین چیست، یک سلسله مظاهری را اسم می آورد، می گوید این ها دین است، چون اینها نمی تواند گره از کارِ فروبسته مردم بگشاید، پس رها کن.

پاسخ این است که بله، تو هم از طرف ما وکیل، اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، اگر چنین دینی را پیدا کردی، هرجا پیدا کردی، رَدَش کن، یک لحظه این دین را نپذیر. برای خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این جوری نیست. دینی که خدا می فرستد اَلَکی که نیست، نشانه دارد، خصوصیت دارد، مهر استاندارد دارد.

اگر دانشمندی که در محیط پوشالی مسیحیت رشد کرده است و از مظاهر دینی، جز شفاعت های دروغین مسیح و بخشش گناه و فروختن قباله های بهشت با پول، چیزی ندیده است، او اگر به خود حق میداد راجع به دین این حرف را بگوید، تو که صد سال بعد از او داری زندگی می کنی و در دورانی زندگی می کنی که اسلام، کم وبیش دارد خودش را نشان می دهد؛ تو حق نداری این حرف را بزنی.

دینی که به فقیر می گوید اگر پول نداری، نمی خواهد در راه پول تلاش کنی، و به غنی می گوید یک مقداری به کلیسا یا فلان موسسه مذهبیِ دیگر بده، کفاره همه ظلم هایی که در راه تحصیلِ این پول مرتکب شدی خواهد بود؛ اگر این دین را می گویی، این را ما هم با تو هم صداییم و هردو پیرو قرآنیم، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ" ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از عالمان و زاهدان یهودی و مسیحی اموال مردم را بدون استحقاق می خورند. کاش پولشان را می گرفتند میخوردند، راهشان را باز می گذاشتند. پولش را هم می خورد، راهش را هم می بُرد. این را قرآن دارد می گوید. ماهم با تو هم صداییم، آن دینی که آن جور باشد، دین نیست.

## نکته های نابِ کتابِ "طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن" – قسمت26

من می گویم آقایان، توحید را که مطرح می کنید، به صورتِ یک پاسخِ خشکِ ساده به یک سوال علمی و مغذی مطرح نکنید؛ بلکه به صورت بک مسئله ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی ست، تعیین کننده است، آن جور مطرح کنید. آن جوری که مردم عادی و معمولی، یا بیکاران اجتماعی و افراد غیر مسئول و غیر متعهد، توحید را مطرح می کنند، فرق دارد با آن جوری که یک آدم متعهد باید مسئله توحید برایش مطرح بشود. یک آدم غیر متعهد و غیر مسئول توحید را این جوری مطرح می کند: آیا خدایی هست یا نیست؟

خب حالا هست، چه کار کنیم، نیست، چه کار کنیم؟ در وضع زندگی چه تاثیری، در نظام اجتماعی چه تغییر و تبدیلی ایجاد می کند؟ اگر خدا بود، وضع سیستم سرمایه داری فلان قدرت بزرگ یا فلان ابر قدرت چه جور می شود؟ آیا هیچ فرقی می کند؟

ما به خیالمان می آید که توحید یک چیزی ست که فقط در مغزمان باید روشن کنیم، این توحید در زندگی هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصی ست، در زندگی اجتماعی نیست.

شما در کشورهای سرمایه داریِ عالم، در نفر آدم سرمایه دار را، دو تا تاجر بزرگ را در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد به خدا، یکی را مادی؛ در رفتار اینها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست، روز یکشنبه رفت به کلیسا و چند شاهی پول هم به راهب آنجا داد، که یک مقدار از گناهانش را برایش ببخشد، جاده بهشت را چند کیلومتر برایش هموار و صاف کند، اما تاثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانه او؟ در رابطه او با کارگر؟ در رابطه او با مردم؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

توحید اسلامی همان اَلِفی ست که بعدش ب می آید و پ می آید و چ می آید، تا ی می آید. این جور نیست که بگویی که خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاٌ و جامعه اَت عموماٌ، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.